



از جمله افراطی‌های ضدوزارت فرهنگ و ارشاد و ضدفرهنگ تسامح و تساهل بودند که به کلی ادا و اطور جدید پیدا کرده و از آن سوی بام ته دزه افتاده‌اند!

● این روزها، روزهای نمایشگاه کتاب است و شما به عنوان وزیر، چند سال متولی این نمایشگاه بودید. در سال‌هایی که دور بودید در موسم نمایشگاه چه احساسی داشتید؟ در گفت‌وگویی گفته بودید: «در کتاب حاج آخوند و شیخ بی‌خانقاه و حضور حافظ، سید مصمصا رند عالم‌سوز، من همه این کتاب‌ها را در حقیقت در فضا وطن نوشته‌ام و می‌نویسم! روحم در ایران، و اقامتم در لندن بوده است.» هنوز زمان بازگشت نرسیده است؟

بدیهی است که برگزاری نمایشگاه کتاب و فضا و فرصتی که می‌آفریند، بویژه حضور جوانان سرشار از شوق آموختن، اردیبهشت را بهشت حقیقی می‌کند. فضای سرشار از شوق و شور بسیار خواستنی و جذاب است. من در دوران مسئولیت وزارت فرهنگ و ارشاد تقریباً در ایام نمایشگاه هر روزه به نمایشگاه سر می‌زدم و به نشست‌های نویسندگان و ناشران می‌رفتم. بدیهی است که دلتنگ



چنان فضا و فرصتی بوده باشم. در مهاجرت به این نکته پی می‌برید یا متفطن می‌شوید که وطن در جغرافیا و سرزمین و خاک منحصر نمی‌شود. زبان و فرهنگ و تاریخ و تمدن مهم‌ترین وجه و یا روح وطن است. همان که شیخ بهایی که از وطن مآلوفش در شامات به اصفهان هجرت کرده بود؛ سرود:

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن جایی است کور نام نیست
یاد و خاطره روح وطن است. جلال الدین بلخی سروده است:

آب را آبی است کومی‌راندش
روح را روحی است کومی‌خواندش
شما به عنوان نویسنده در وطنی زندگی می‌کنید که در حقیقت همان روح وطن است.

همه این کتاب‌ها هم که اشاره کردید، من در حال و هوای وطن نوشته‌ام. زندگی ما در لندن - که به عنوان نویسنده می‌توانم بگویم یکی از بهترین شهرهای جهان است- شکل گرفته و استقرار یافته است. البته من بسیار علاقه دارم برای شناخت جزئیات و موقعیت برخی مکان‌ها برای زمانی که سال‌هاست در دست دارم، رمان «روزگار بی‌قراری» به ایران سفر کنم. اما وقتی در سال ۱۳۸۸ دولت مهرورزی مرا از خانه‌ام، از دانشگاه تربیت مدرس اخراج کردند. دیگر انگیزه‌ای برای سفر به ایران نداشته و ندارم! گرچه تمامی روح و روانم دلبسته ایران است؛ ایران جغرافیا، ایران فرهنگ، ایران تمدن، ایران مردم!

وقتی شما را از خانه‌تان بیرون می‌کنند، برگردید توی خیابان بمانید! و الحمدلله فنی جمیع الاحوال، من به توصیه حاج آخوند بنایم بر این بوده است که اهل شکایت و ملامت و ملالت نباشم و نیستم. همین دوری از وطن هم سرشار از خیر و فرصت‌های استثنایی برای آموختن و نوشتن و شناختن اهل فرهنگ از همه‌جای جهان بوده و هست. فرصتی که به احتمال بسیار در تهران فراهم نمی‌شد.

لبنان، گفتید دیگر طاقت دور بودن نداشتید و راهی بیروت شدید. و یادداشت‌های «بیروت، جهانی دیگر» در روزنامه اعتماد انعکاسی از این حضور بود. آیا قصد بسط این یادداشت‌ها و انتشارشان در قالب کتاب دارید؟

با فلسطین سابقه طولانی داشته و دارم. من از یادش نمی‌گاهم! کتاب «فلسطینی‌ها» را چهل سال پیش در سفری که به الجزایر داشتم نوشتم. کتاب، خاطرات سفرم به الجزایر و شرکت در کنفرانس دوره شانزدهم مجلس ملی فلسطین بود. تمام شخصیت‌های درجه اول و رهبران گروه‌های فلسطینی از یاسر عرفات تا ابوجهاد و ابو ایاد و جرج حبش و نایف حواتمه و خالد فاهوم و نیز معین بسیسو و محمود درویش شاعر بزرگ فلسطینی و یکی از بزرگ‌ترین شاعران جهان در کنفرانس حضور داشتند. من یادداشت‌های سفرم را با عنوان «فلسطینی‌ها» در روزنامه اطلاعات منتشر کردم. بعداً به صورت کتاب توسط انتشارات اطلاعات منتشر شد. امسال به دلیل قضایای فلسطین و لبنان کتاب توسط انتشارات اطلاعات

تجدید چاپ شد. اما در مورد جنگ لبنان، یک هفته پس از شهادت سید حسن نصرالله به لبنان رفتم. همین احساس را داشتم که نمی‌توان از دور دستی بر آتش داشت و از فاصله درباره قضایای فلسطین و لبنان نوشت. بایست صدای بمب را شنید. بوی باروت را استشمام کرد. با مردم از نزدیک و چشم در چشم صحبت کرد. دو سفر در سال گذشته به لبنان داشتم. یادداشت‌های سفرم با عنوان «بیروت، جهانی دیگر» در روزنامه اعتماد منتشر شده و می‌شود. دستاورد سفرم همین یادداشت‌هاست. امیدوارم تا پایان سال به عنوان کتاب به دست خوانندگان برسد.

● در روزهای اقامت‌تان در بیروت، از ایرانی‌ها، بیشتر با افرادی حشر و نشر داشتید که در واقع می‌توان گفت ادامه نسلی هستند که زمان وزارت شما از یمین و یسار تحت فشارتان گذاشتند. می‌خواهم از تجربه مواجهه و تعامل‌تان با این افراد بگویم و اگر تجربه‌ای از زمان وزارت داشتید رفتارشان چقدر متفاوت می‌شد؟

از دستاوردهای سفرم آشنایی بیشتر و بهتر با همین جوانان عزیزی بود که تقریباً همگی به سن و سال فرزندان من بودند. نسل دهه شصتی‌ها! سیاست‌مانند امواج دریا فراز و فرود دارد. من در دوران وزارت با پدران این نسل مواجه بودم! گذار سال‌ها بر تجربه و تحمل و مدارای همه ما افزوده است. البته کسانی هم

کرده بود. با تمام توان به صحنه آمد. بدون شک اگر دفاع جانانه سید محمود دعایی نبود. با توجه به رأی بسیار شکننده و بلکه ناپلئونی من در رأی اعتماد احتمال اینکه رأی نمی‌آوردم بیشتر بود.

● بین شخصیت حاج آخوند و آقای دعایی و نحوه ارتباط شما با آنها آیا شباهت‌هایی وجود داشت که درباره‌شان دست به قلم شدید و کتاب نوشتید؟

می‌توان گفت هر دو در باور، اسلام را دین محبت و مدارا و تعامل با دیگری می‌دانستند. به اصطلاح دین رحمانی. این باور در زندگی هر دوی آنان جاری بود. هر دو شخصیت‌هایی بودند که انسان برای دیدن‌شان و مصاحبت‌شان دل‌تنگ می‌شد و می‌شود! وارد مجلسی که می‌شدند، فضا باز می‌شد، پنجره‌ها گشوده می‌شد، دیوارها به کناری می‌رفت، لبخند بر لب‌ها می‌نشست. شمس در «مقالات» زندگی را با تعریف بسیار جذابی تقسیم‌بندی کرده است. «شأن من تعیش بنفسه و من تعیش بر به» کسانی که برای خود و خواهش‌های خویش زندگی می‌کنند با کسانی که زندگی آنان رنگ و بو و رونق خدایی دارد؛ با هم متفاوتند. حاج آخوند و سید محمود دعایی از این حیث همانند بودند. به همین خاطر انگیزه نوشتن کتاب «حاج آخوند» که چاپ ۲۱ آن همین هفته توسط انتشارات امید ایرانیان منتشر شد و نیز کتاب «شیخ بی‌خانقاه» و کتاب «جرعه‌ای از جام عاشورا» در واقع سه گانه‌ای که درباره سبک زندگی و سلوک حاج آخوند نوشتیم و کتاب «داستان انسان» در من شکل گرفت. در واقع حاج آخوند و سید محمود دعایی انسان‌هایی الهام‌بخش برای تمام زندگی هستند.

● طریف خالدی در پیش‌گفتار «زیستن با کتاب»

می‌نویسد: «در طول عمر خود، مدت زمانی را که با کتاب سر کرده‌ام خیلی بیش از زمانی بوده که با مردم گذرانده‌ام؛ دلیلش شاید این باشد که در کتاب به آرامشی رسیده‌ام که با بیشتر مردم به آن دست نیافته‌ام. بنابراین، اکنون دوستانی اندک اما کتاب‌های بسیار دارم که به آنها عشق می‌ورزم. سال‌های عمر من سپری شد و جهان حقیقی من جهان خواندن بود و نوشتن. تعامل شما با کتاب‌ها و آدم‌ها چگونه بوده و آیا در مجموع سهم متوازی داشتند یا یکی بر دیگری غلبه داشته؟

به نظرم هر انسانی یک جهان - کتاب است! کافکا به گوستاو یانوش گفته است: «درباره یک روز زندگی می‌توان کتاب‌های زیادی نوشت اما از کتاب‌ها زندگی نمی‌جوشد.» من هم اهل کتابم و هم اهل زندگی و معاشرت با مردم. مردمانی از ملیت‌ها و زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف. همان که مولوی در نی‌نامه سرود:

من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بد حالان و خوش حالان شدم
البته همیشه تعداد کتاب‌هایم از تعداد دوستانم بیشتر بوده و هست.

● شما سال گذشته و بعد از تشدید حملات رژیم صهیونیستی به غزه و



زندگی سید محمود دعایی به گونه‌ای است که گاه خیال انگیز به نظر می‌رسد اما من راوی صادق زندگی او بوده‌ام. در حالی که در کتاب «حاج آخوند»، چنان که در مقدمه آن آورده‌ام بر بنیاد خاطره خیال شده است. به دلیل اینکه کتاب «داستان انسان» موضوع یک شخصیت خیال انگیز است. ممکن است تصور شود که از همان سنخ یا جنس کتاب «حاج آخوند» است